

## جنبش طبقه کارگر در مواجهه با گرایش‌های گوناگون

تاریخ عینی مبارزه‌ی طبقاتی که در بنیاد خود بر فرآیند تولید استوار است به لحاظ درونی به‌ضرورت هائی پاسخ می‌دهد که از تکامل خودجیبی و خودکنشی نیروهای محرکه آن برمی‌آید.

در حقیقت شناخت مارکسی نیز چگونگی درک، جذب و دریافت این فعلیت می‌باشد. کارگران به الزام زندگی یقیناً برای تداوم حیات و شرایط کار مبارزه و طغیان می‌کنند؛ اما از آن بنیادی‌تر به لحاظ شیوه‌ی تکامل اجتماعی در نظام تولیدی مبتنی بر خرید و فروش نیروی کار، که این مناسبات فعالیت نوعی آنان را به عنوان شیوه‌ی تکامل حیاتی به مثابه فعالیت انسانی از آنان جدا می‌سازد، ضرورت تغییردهی این مناسبات می‌باشد برای تحقق درونی‌ترین جنبه‌های نوعیت انسانی کارگران به مثابه انقلاب که سرانجام به فرآیند آزادی تمام عیارانسان فرا می‌رود.

اما تحقق بنیانی‌ترین جنبه‌های انسانی کارگران نمی‌تواند تنها با فروپاشیدن نظام طبقاتی صورت پذیرد، اگر نتواند ذهنیتی را در درون این طبقه آنچنان برانگیزد که هیچ‌گونه مناسبات سلطه‌ی تثبیت‌پذیر را برنتابد.

بنیانی‌ترین جنبه‌های انسانی کارگران تحقق یک یا چند "ایده" از پیش تعیین شده نمی‌باشد، بلکه دست و پنجه افکندن با امور واقعی است که به عنوان موانع رهایی از درون این مبارزه برای آزادی از نظام بردگی ناگزیرش ساخته است. انطباق زندگی واقعی با "ایده" هائی چه از درون خود طبقه و چه از بیرون که تثبیت‌کننده‌ی وضع موجود می‌باشد و جای‌گزین خودکوشی طبقه کارگر می‌گردد به چیزی غیر از تحمیل تقدم ذهن نخواهد بود. چنین جزم‌پردازی‌های انحرافی در تاریخ مبارزات طبقه کارگر جز به مثابه موانعی در برابر پیشرفت جنبش کارگری و تداوم سلطگی استثمار انسان از انسان نبوده است.

پس رفع و نفی «پیامبرگونگی»، در اثبات خدا باوری و پیشاهنگ باوری نیست و همین‌طور نیز تاختن بر علیه ذهن گرائی نیابستی خود منبع جدیدی برای ذهن گرائی گشته و زبان فلسفی نخ نما و رمز و راز آلوده در پوشش "عرفان" هم تبدیل پراکسیس ماتریالیستی نمی‌تواند باشد.

دورانی که در آن بسر می‌بریم دوران غلبه تمام عیار ضدانقلاب می‌باشد. دورانی است حتی با پیش شرط هائی برای تداوم حیات زیستی طبقه ما و تشدید استثمار توأم با نگرانی برای حفظ شرایط کار! واقعیات تاریخی در حال جریان هم اکنون، نشانگر چشم اندازهای بسیار رادیکال و در عین حال ناروشنی است. بحران‌های فزاینده و لاینحل اقتصاد جهانی که تناقضات و تضادهای انباشته شده‌ی پیشین را نیز با خود دارد چنان به بحران‌های سیاسی - اجتماعی عمیقی دامن زده است که جنگ‌های کم‌دامنه‌ی کنونی را با پتانسیل گسترش یابنده می‌تواند برافروزد. در پائین و در اعماق جوامع نیز استثمار شده گان با شمار میلیاردری در تلاطم و طغیان قرار دارند. شورش‌های نان‌نشانگر آغاز شورش‌های گسترده تری است که رخ خواهند داد. جامعه ایران هم در حوزه همین شورش‌ها جای می‌گیرد، موضوع و نکته‌ی مهم این است که جریان تکاملی این شورش‌ها چه می‌تواند باشد و عامل اجتماعی آن چگونه به سازمان‌یابی این حرکت خواهد پرداخت؟

تکرار این همانی مفاهیم تنوریک در سایه واقعیت‌های کنونی نظام سرمایه‌داری بویژه در جامعه‌ای نظیر ایران که اختلاف و شکاف طبقاتی را تا حد بی‌رحمانه‌ای عمق بخشیده است، برای طبقه کارگر نیروی رهاییبخش نخواهد بود، اگر که این دانش از یک امر انتزاعی و جدا از جهان واقعی به سوی درک امر واقعی راه نگشاید. تجربه باوری به جای استفاده از تجربه و مخدوش ساختن بنیادهای تنوریک مفاهیم ماتریالیسم دیالکتیکی با النقاط گرائی ایدئولوژیکی که در طول قرن اخیر بنیان‌های مارکسیسم به عنوان تنوری انتقادی را آغشته ساخته است، تنوری مارکسی نقد سرمایه را دچار تقلیل‌گرایی کرده تا آنجا که حل انقلابی تضادهای طبقاتی را تحت مارکسیسم بی‌روح به ریشخند می‌گیرد.

انقلاب سوسیالیستی سرانجام به لغو کار مزدی منجر خواهد شد اما تا تحقق این امر کارگران نیازهای حیاتی خویش را در مبارزه علیه قوانین دستمزدی می‌باید به پیش برده و سازماندهی کار توسط بورژوازی را تا حد ممکن برای خویش قابل تحمل نمایند. النقاط گرائی اما این ایستگاه دوم (مبارزه علیه قوانین دستمزدی) را ماندگاری ابدی و طبیعی کارگران شمرده و توانمندی انقلابی مبارزه طبقاتی و عامل محرکه این مبارزه را به تحلیل می‌برد.

وضعیتی که طبقه کارگر ایران با آن مواجه است، در توصیفی به عنوان "شرایط ویژه" که زبان رمز انحلال مبارزه طبقاتی به چانه زنی بورکراتیک سه جانبه گرایی و به تأیید نظام طبقاتی هراس می انجامد، همان التقاط گرایی ایدئولوژیکی است که در حال حاضر می گوشت با عنوان "تنها امکان موجود" و با استفاده از تمام تفاسیر شبه مارکسیستی در برابر شورش پرولتاریای ایران قرار بگیرد تا "پرولتاریای خردمند" را در گروه های شغلی رام نماید. سوسیالیسم به عنوان یک موضوع نظرورزانه و سندیکالیسم به عنوان "تنها امکان موجود"، جدا از هم و به موازات هم، دو مفهوم مستقل تلقی می گردند. ولی اگرچه طبقه کارگر همانطور که حرکت کرده، و عمل می کند همانطور هم می اندیشد؛ اما تلاش سندیکالیسم تحقق "ایده" می باشد. جداسازی جنبش کارگری-سوسیالیستی از هم، تک راستایی کردن مبارزه طبقه کارگر همانند بورکراتیسم موفق جنبش های کارگری کشورهای متروپل می باشد که توانسته است تا کنون نظم سرمایه را بیمه نمایند. موفقیت این بورکراتیسم اتحادیه-سندیکا بیمه کردن کارگران در برابر گرسنگی و تحمل تشدید استثمار است. اما این شایعه ایدئولوژیکی در درون طبقه کارگر ایران حتی در صورت پیشرفت، بیمه نمودن بورکراتیسم گرسنگی با شدت یابی استثمار خواهد بود.

خودسازمانی کارگران در هر صنفی حتی به صورت کار سندیکایی، به سندیکالیسم و سندیکالیزه نمودن جنبش کارگری از زمین سخت جنبش کارگری تا آسمان ماورائی سندیکالیست ها فاصله دارد. سندیکالیسم فقط در درک محدود تفکر پیش آهنگ باور مارکسیسم قانونی جای دارد که سیاست را در حوزه تخصصی خود دانسته و از این طریق واسطگی میان طبقه کارگر و دولت طبقه حاکم را در پوزیسیون و یا اپوزیسیون سیاسی عهده دار می گردد. امروزه که طبقه کارگر ایران از طرفی در فقدان سازمان یافتگی قدرتمند و از سوی دیگر در زیر سایه شوم تهدیدات سرمایه برای حفظ شرایط کار بسر می برد سندیکالیسم قانون گرا بستر مناسبی برای عرض اندام پیدا نموده است. هرچه سرکوب و فشار دولت جمهوری اسلامی بر علیه جنبش طبقه کارگر شدیدتر می گردد رفرمیسم سندیکالیستی اخلاقی تر نیز می شود. بمرور رفرمیسم سندیکالیستی بطور واقعی در درون جنبش کارگری چهره می گشاید. با وجود اختلافاتی که میان طیف های مختلف رفرمیسم سندیکالیست و هواداران خارج از کشوری آن وجود دارد آنها به عنوان یک گرایش مشخص سازمان خواهند یافت. تصور و توهم پراکنی عدم تلفیق مبارزات مطالباتی با مبارزات سیاسی طبقه کارگر و تعدیل جنبش کارگری به "رفرم"، سیاست شناخته شده ای در درون جنبش کارگری است که همیشه جنبش سیاسی طبقه کارگر را، که غیر از تدارک انقلاب سوسیالیستی و بسیج طبقاتی پرولتاریا برای تصرف قدرت سیاسی نبوده، از استراتژی طبقه کارگر جدا نموده و دور نگه دارد. این ترفند امروزه نیز از جانب سندیکالیست - رفرمیست ایرانی با جدیت تمام دنبال می شود. این گرایش در همه جا طبقه کارگر را به عنوان اردوی گرسنگان، پیوسته به دنبال بورژوازی بسیج کرده و از دریافت لقمه ای نان به عنوان امتیاز به شادمانی پرداخته است.

مبارزه طبقاتی براساس دیالکتیک انقلاب که عنصر تعیین کننده این حرکت تاریخی است متمرکز می باشد. ضرب آهنگ این مبارزه بدون نفی، انحلال، لغو و نابودی مناسبات نظام ویرانگر سرمایه دارانه و گشودن زمینه هائی برای تحقق و بسط مناسبات جدید انسانی و بازگشت تمامی ارزش های تولید شده انسان به خویش، ضرب آهنگ رهایی نخواهد بود.

آفرینش "ایده" ها همواره نشانگر تحولاتی در پایین جامعه می باشد که آفرینندگان "ایده" ها را به تکاپو می اندازد. محتمل بودن طغیان های اجتماعی، شورش گرسنگان و مبارزه طبقه کارگر برای حداقل تأمین معیشت زندگی خود و خانواده خویش، فرارسیدن مرحله جدیدی از مبارزه طبقاتی و زاده شدن خودآگاهی در میان این طبقه می باشد.

همچنین از جانب دیگر زاده شدن "ایده" ها نیز در پاسخ به این فشارتاریخی - طبقاتی است که سوسیال دموکراسی "چپ"، "راست" و "میانه" را برحسب پتانسیل این تحولات به واکنش وامی دارد. سوسیال دموکراسی با "ایده" ها به حل تضادهای اندیشه می پردازد، حتی اگر همه تضادها در زندگی واقعی بطور ملموس و مشخص باقی مانده باشند. قانون عام انباشت سرمایه به مکیدن ارزش اضافه از شیره جان کارگران در تراکم و تمرکز بخشیدن به سرمایه ادامه می دهد و کار زنده انسان های تولید کننده را به کار مرده تبدیل می کند. سوسیال دموکراسی "برنامه" حکومتی تدوین می کند، روزی با "کمونیسم کارگری" رویای حکومت برپا می نماید، و دیگر بار با توهم "کمونیسم لغو کار مزدی" در برج عاج اندیشه کاشف قانون دستمزد می گردد تا با "برنامه" مدیریت سوسیالیستی، تقسیم "انباشت سوسیالیستی" را به طور عدالت خواهانه و براساس اصل "حق" به طبقه کارگر ارزانی دارد.

حیات آینده در نطفه حال وجود دارد. اصل اساسی قانون عام سرمایه در پرداخت حداقل به کارگر، در "کمونیسم برنامه ای" به اصل حداکثر پرداخت از ارزش اضافی و استخراج حداکثر ارزش از نیروی کار کارگر تبدیل می گردد.

هر انقلابی ضد خود را در بطن خود حمل می کند، در حقیقت قدرت نفی کننده دیالکتیک انقلاب در استمرار خویش بر همین اصل استوار است. مارکسیسم بی روح از پیش فرمال شده در ذهن انتزاعی روشنفکر سوسیال دمکرات، طبقه کارگر را به عنوان امکان انتخاب خاص برای اجرای برنامه از پیش تعیین و تدوین شده برگزیده است. وظیفه "مدیریت سوسیالیستی" انتزاع باوران " لغو کارمزدی"، کنترل و تحت اتوریته درآوردن پراتیک خودرهای طبقه کارگر و قدرت نفی کننده هرگونه "مدیریت و مرکزگرایی" این طبقه است. این به معنای تداوم بخشیدن به کار بیگانه شده و "لغو" قدرت نفی کننده جنبش طبقه کارگر می باشد.

در فاصله سه دهه بعد از شکست انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از کوشندگان سوسیال دمکرات با اینکه از شرایط عینی طبقاتی خود گسسته و به طبقه کارگر روی آورده اند، اما از پذیرش اینکه طبقه کارگر قدرت ابتکار و خلاقیت خودسازمان یابی و درک تضادها و تناقضات مناسبات سرمایه دارانه را داشته و همچنین قدرت برانداختن این نظام را دارا می باشد سرباز زده و با ایده پردازی های انتزاعی عملاً این توانمندی کارگران را انکار می کنند. این افراد کارگران را به مثابه یک نیرو در نظر گرفته و تضادها و تناقضات مناسبات سرمایه داری را فقط به عنوان مسائل تئوریک درک کرده و می پندارند که این تضادها در حوزه اندیشه حل خواهد شد.

کار ضمن اینکه ویژگی انسان است، اما در مناسبات سرمایه دارانه چنان با بنیاد سرمایه به تضاد مطلق رسیده است که مبارزه طبقاتی در این مرحله از تاریخ به جنگی تمام عیار میان فروشنندگان و خریداران نیروی کار متبلور گشته است. بنابراین، این جدال بیش از هر جایی در محیط و محل تولید رخ می دهد. در همین محل نیز کارگران دست به مبارزه و خودسازمانی می زنند، سازمان های خودانگیخته طبقاتی پرولتاریا نیز در بستر همین مکان پدید می آیند. ماهیت بورژوازی تفکر " لغو کارمزدی" هنگامی بروز پیدا می کند که ضمن ستایش از کارگران، از سازمان های طبقاتی خودجوش آنان روی برگردانده و می خواهد در محیط تولید دست به سازماندهی " کمونیسم لغو کارمزدی" که از بیرون بر آنها اعمال می گردد، بزند. این آرمان گرایی نخبه گرایانه در نطفه خویش کنترل کار کارگران را دربردارد. اینان علاقمند نیستند از تلاش های عمومی طبقه کارگر و غریزه مباراتی شان به عنوان همراهان مبارزاتی مدافعه نمایند و به قدر فاصله ایده هایشان با زندگی واقعی کارگران فاصله حفظ می نمایند. ایدئولوژی " کمونیسم لغو کارمزدی" همانند دیگر ایدئولوژی ها به عنوان یک گرایش سیاسی، به مانع بالفعلی در برابر مبارزات رشدیابنده طبقه کارگر ایران تبدیل می گردد.

کمونیسم لغو کارمزدی به جای نقد واقعیات پیشرو کارگران و موانع جنبش طبقاتی آنان، به جدال با ایده های پیشین پرداخته و از درک حرکت عینی جنبش طبقه کارگر که نیروی ذهنی خودپوی سوسیالیستی را در درون این مبارزه می آفریند، عاجز مانده و این حرکت را به انحلال می کشاند. اینان نه در بستر خودگسترش یابنده طبقه کارگر بلکه به موازات این جنبش و در جایگزین نمودن تئوری به جای عمل و ایده به جای واقعیات، جنبش خویش را به جای جنبش طبقه کارگر قالب می نمایند.

جنبش طبقه کارگر هیچگاه پیشاپیش، نه در سطح جهانی و نه در ایران، شکل معینی از الگوی ثابت و از پیش تعیین شده ای را به کار نگرفته است. تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران نیز نشانگر راهکار های مبتکرانه و خلاق خود طبقه و بسته به موانع پیشرو خویش و منطبق با رشدیابندگی جنبش کارگری بوده است. کارگران پیوسته از مبارزات خود به درک جدیدی از اشکال مبارزه رسیده اند که برایشان مشخص و ملموس بوده است، چه آن هنگام که با خرد کردن شکل دولتی حکومت سرمایه و جایگزینی آن با نوع خودگردان کمون که شکل سیاسی برای رهایی اقتصادی پرولتاریا بود و چه آن زمان که کمیته های کنترل کارگری در روسیه و اشکال شورایی آن قدرت تاریخی- طبقاتی پرولتاریا را به ظهور رسانید و یا هرگونه سازمانیابی که تا به امروز در مصاف های خود بنیان های سرمایه را هدف قرار داده است. ضرورت های تاریخی در رشد مبارزات جنبش کارگری - سوسیالیستی به این طبقه می آموزد که نخستین گام های پیشرونده جنبش اجتماعی - طبقاتی آنان آگاهی طبقاتی، باورمند بودن به قدرت استقلال طبقاتی، تشکل و خودسازمان یابی و قابلیت سازمان دادن به کل طبقه برای رویارویی با طبقه حاکم و دولت آن در راستای محو و نابودی قدرت اجتماعی سرمایه می باشد.

هم اکنون در مبارزات طبقه کارگر ایران حرکت های متنوعی از گرایشات درون جنبش کارگری به موازات هم در جریان است. گرایش رفرمیستی- سندیکالیستی، از سندیکالیست های قانون گرا در داخل کشور و هواداران خارج از کشوری شان تا گرایشی که برای اتحادیه گرایی غیر دولتی فعال می باشد، در تلاش است تا از طریق تحمیل شرایط دمکراتیک تحت حاکمیت جمهوری اسلامی امکان بسیج طبقه کارگر را عملی سازد. از سوی دیگر گرایشات مبتنی بر تئوری های از پیش پرداخته به مثابه " کمونیسم" های مختلف " کارگری" و " لغو کارمزدی"، طبقه کارگر را به عنوان نیرویی که قادر به جذب ذهنی واقعیات نمی باشد و بایستی از جانب طلایه داران " کمونیست" سازمان پذیرند،

موضوع کار و حرفه خود برای انقلاب سوسیالیستی قرار داده اند. جای تأسف این است که این گروه ها و گرایشات تمامی اختلافات فرقه ای و ایدئولوژیکی خود رابه شکلی تخریبی از بیرون به درون جنبش کارگری برده و حرکت های مبارزاتی آنان را عرصه منازعات بی حاصل خود می نمایند. خصلت نمای این منازعات نادیده گرفتن آن پرنسیپ هایی است که حتی با ادعاهای گروهی شان در تناقض قرار می گیرد.

با این حال در سوی دیگر، خودفعالیتهای آن جنبشی از کارگرانی است که خواهان تحقق بخشیدن به هیچ آرمانی نیستند، مگر تحقق تئوری در فرایند خود تاریخ که قدرت آفرینشگر و نفی کننده طبقه کارگری که گام به گام در لحظات اوج یابنده تضادها به واقعیات صورت ملموس و مشخصی داده و از مشغول داشتن هم طبقه ای های خویش به پراکندگی در میان صفوف دیگر جنبش ها و با پرهیز از تحمیل الگوهای پیشینی با اتکا به رشد خودپو و درونی طبقه کارگر که امروزه در محیط های کار و تولید جریان دارد می باشد.

ناصر برین

۲۰۰۸ / ۰۴/۲۷